

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در بیان ادله وجوب حج می‌باشد که سه دلیل بیان شد؛ (1 آیات قرآن، 2 سنّت قطعیّه متواتره، 3 اجماع من المسلمین، که ظاهر عبارت جواهر و دیگران که می‌گویند اجماع المسلمین، اعم از علما و غیر علما است و این نکته بسیار مهمی است که فرق و اثرش در همان مسئله مدرکی بودن و مدرکی نبودن آشکار می‌شود (که آیا مدرکی بودن قած است یا خیر؟).

دلیل چهارم بر وجوب حج؛ ضرورت دین

صاحب جواهر (قدس سره) در دلیل چهارم بر وجوب حجّ می‌فرماید: «ضرورة من الدين»؛ وجوب حج یکی از احکام ضروریّه دین است. توضیح آنکه؛ یکی از تقسیماتی که در فقه هست آنکه؛ احکام دو قسم است؛ یک قسم احکام ضروریّه و قسم دیگر احکام غیر ضروریّه. حکم ضروری دارای سه ملاک است؛ (1) «واضح عند الجميع»، (2) «لا يحتاج إلى الاستدلال و البرهان»، (3) «لا يتطرق فيه الاجتهاد». اگر بخواهیم ببینیم آیا حکمی ضروری است، باید این سه ملاک را داشته باشد.

«واضح عند الجميع» یعنی از هر مسلمانی پرسیم حج واجب است یا نه؟ می‌گوید بله. «لا يحتاج إلى الاستدلال و البرهان» یعنی دیگر لازم نیست که بگوئیم دلیل وجوب حج این آیه یا این روایت است (درباره «اجماع من المسلمین» نیز بیان شد که «لولا الكتاب و لا السنة»، باز وجوب حج برای مسلمان‌ها بسیار روشن است). حال اگر کسی بگوید دلالت این آیات بر وجوب حجّ ناتمام است، اما وجوب حج چون یک حکم ضروری است، باز واجب است (همانند مسئله حجاب).

بنابراین، ملاک دوم برای ضروری آن است که «لا يحتاج إلى الاستدلال» و به تبع این ملاک دوم، ملاک سوم می‌آید. در کتاب اجتهاد و تقلید عروه یا تحریر آمده اجتهاد در ضروریات راه ندارد. اگر یک حکمی به عنوان یک حکم ضروری شد، دیگر اجتهاد معنا ندارد. الآن هیچ فقیهی نمی‌گوید ما در وجوب حج می‌خواهیم اجتهاد کنیم، شاید حج در زمان ما واجب نباشد! یک هزارم کسی احتمال نمی‌دهد که وجوب حج، از مختصات زمان حضور امام علیه السلام است و در زمان غیبت، وجوب حج ممکن است منتفی باشد! از این رو، در وجوب حج یا در هر حکمی که ضروری است (مانند وجوب صلاة، وجوب صوم، وجوب زکات)، اجتهاد راه ندارد.

بنابراین، در باب ضروریات سه ملاک داریم. البته می‌شود بعضی از این ملاکات را به بعضی دیگر برگرداند و شاید همه این سه ملاک را نتوان در یک جا و به این صورت که بیان کردیم، آمده باشد. خلاصه آنکه؛ ضروری به معنای حکمی است که «واضح عند الجميع لا يحتاج إلى الاستدلال و لا يتطرق فيه الاجتهاد». مرحوم امام در کتاب الطهارة می‌فرماید: ضروریات دین «عبارة

عن امورٍ واضحةٍ بديهية (بدیهی یعنی دیگر نیازی به استدلال ندارد) عند جميع طبقات المسلمين؛ نزد همه طبقات مسلمین واضح و بدیهی است.^[1]
آیا منکر حجّ، کافر است؟

مطالب دیگری که دنباله این بحث مطرح می‌شود آن است که؛ (1) اگر کسی منکر وجوب حج شد، آیا کافر است و انکار او، مستلزم کفر می‌باشد؟ فقها فتوا می‌دهند بله، اگر کسی منکر وجوب حج شود، کافر است؛ زیرا انکار ضروری کرده است.

(2) اگر کسی تارک حجّ شد و استخفاف نسبت به حج داشت، آیا در حکم منکر و بمنزلة الکافر است یا خیر؟

(3) حکم کسی که تارک حجّ باشد، اما استخفاف نورزد چیست؟ فقها می‌گویند از گناهان کبیره است که اینها را باید بحث کرده و دلیل هر یک را هم عنوان کنیم.

قبل از پاسخ به این سؤالات، باید به این نکته توجه داشت که در مورد حج تقریباً همه‌ی فقها از جمله مرحوم امام می‌فرمایند: «هو من ارکان الدین»^[2]، حال باید دید دلیل این مطلب چیست، آیا همان‌گونه که یک واجب، رکن و غیر رکن است، معنای این تعبیر این است که یک سری امور به عنوان رکن دین است و یک سری از امور به عنوان رکن دین نیست و اساساً بین ضرورت و ضروری و رکنیت چه نسبتی وجود دارد؟ آیا می‌توانیم بگوئیم هر چیزی که ضروری دین است، رکن دین هم می‌باشد؟ یا اینکه دایره رکن با ضروری فرق دارد و مثلاً اخصّ از ضروری است؛ بعضی از چیزها هست که ضروری است، ولی رکن نیست و رکن را اخصّ قرار بدهیم؟^[3]

روایات دالّ بر رکن بودن حجّ برای اسلام

فقها هنگامی که به این مطلب می‌رسند که «هو من ارکان الدین»، می‌گویند دلیلش روایاتی است که فریقین (هم شیعه و هم سنی) نقل کردند اگرچه اختلاف در آنها وجود دارد. شیعه می‌گوید: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ»^[4]، که در متون شیعی مثل کتاب کافی، در برخی از روایات این‌گونه آمده و در برخی دیگر آمده: «على اقام الصلاة و ايتاء الزكاة»^[5] یعنی به جای «صلاة»، عبارت «اقامة الصلاة» و به جای «زكاة»، کلمه «ايتاء الزكاة» آمده است.

در کتب عامه هم همین تعبیر وجود دارد: «بنی الاسلام علی خمس علی شهادة أن لا اله الا الله»، آنها طبعاً این روایت را از وجود مبارک پیامبر (صلي الله عليه وآله) نقل می‌کنند. کتابی است به نام مجمع الزوائد هیثمی که از پیامبر (صلي الله عليه وآله) نقل می‌شود: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَحَجِّ الْبَيْتِ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ»^[6] که در چهار مورد با آنچه شیعه گفته مشترک‌اند. اینها به جای ولایت، «شهادة أن لا اله الا الله» گذاشتند که پیداست روایت را تحریف کردند. شما که شهادت به توحید را جزء «بنی الاسلام» قرار دادید، چطور شهادت به رسالت پیامبر را قرار ندادید؟ این خودش پیداست که این روایت نبوی اصلش اینطور نبوده است.

در کتاب کافی، در صحیح زراره از امام باقر علیه السلام آمده: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ»^[7] در ادامه روایت، زراره می‌پرسد: «وَأَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَ الْوَلَايَةُ هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهَا».

بررسی حصر در روایت «بنی الاسلام»

چند سؤال در اینجا مطرح است؛ نخست آنکه؛ آیا ذکر عدد در روایات، دلالت بر حصر دارد یا خیر؟ یعنی غیر از اینها چیز دیگری به عنوان رکن نداریم؟! در اینکه «بنی» ظهور در رکنیت دارد (یعنی در اسلام یک چیزهایی به عنوان اساس و رکن است) بحثی نیست.

گاهی اوقات در مورد جهاد تعبیر به رکن می‌شود. به عنوان مثال؛ بعضی از فقها مانند محقق خوئی (قدس سره) درباره جهاد می‌گویند: «هو من ارکان الدین»^[8] و اگر روایات دیگر را نیز تفحص کنیم، بعید نیست استفاده کنیم که غیر از اینها امور دیگری هم به عنوان رکن باشد. در روایات باب امر به معروف و نهی از منکر می‌گویند: «بهما تقام الفرائض»^[9]؛ ریشه و سبب اصلی همه فرائض (یعنی صلاة، صوم، حج و...)، امر به معروف و نهی از منکر است یعنی چه بسا ما مسئله امر به معروف و نهی از منکر را مطرح کنیم.

در قرآن گاهی اوقات مسئله صلاة و زکات را که مطرح می‌کند، امر به معروف و نهی از منکر هم کنارش می‌آورد. در آیه شریفه‌ای که مربوط به قوم حضرت حجت (عج) است: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^[10]، امر به معروف و نهی از منکر کنار صلاة و زکات قرار داده شده یعنی از آیات قرآن و از تعبیر وارده در روایات می‌توان استفاده کرد که از این روایات: «بنی الاسلام علی خمس»، انحصار در خمس استفاده نمی‌شود یعنی همان تحقیقی را که قبلاً درباره «افضل بودن» ارائه دادیم (که بحث خوبی بود و آنجا بحث کردیم در میان عبادات کدام یک از دیگری افضل است؟ گفتیم این افضلیت نسبی است) اینجا نیز می‌توان استفاده کرد.

درست است در این روایات عدد آمده و در علم اصول بحث می‌کنند که آیا عدد مفهوم دارد یا خیر؟ بعضی قائل‌اند به اینکه مفهوم دارد، ولی اگر قائل شویم که اصلاً عدد مفهوم ندارد، می‌گوئیم «بنی الاسلام علی خمس»، دلیل بر این نیست که بقیه واجبات عنوان رکن را ندارد، بلکه در میان همه واجبات در اینها یک اهتمام بیشتری هست.

مرحوم حکیم در مستمسک^[11]، محقق خوئی^[12] (قدس سره)، مرحوم والد ما^[13]، پس از آنکه می‌گویند حج از ارکان دین است، علت را این‌گونه ذکر می‌کنند: «لصحيحة زراره عن ابي جعفر عليه السلام: بنى الاسلام على خمس...» و مسئله را تمام می‌کنند، ولی این جای دقت و تأمل دارد، اولاً آیا از این روایات مفهوم استفاده می‌شود یا خیر؟

از جهت فنی این بحث را مطرح می‌کنیم که آیا امام باقر (قدس سره) در این روایات «بنی الاسلام علی خمس»، در مقام تحدید است؟ یعنی این پنج تاست و غیر از این چیزی نیست، اگر این باشد، اولاً؛ با ظاهر قرآن سازگاری ندارد. ثانیاً؛ با روایات دیگر سازگاری ندارد و من بعید نمی‌دانم این تعبیری که مرحوم خوئی درباره جهاد مطرح کردند («و هو من أركان الدين»)، این در خود روایات هم باشد و متخذ از روایات باشد. باید دید در روایات دیگر، ارکان دین را غیر از این پنج مورد بر شمرده‌اند یا خیر؟ ما باشیم و قرآن و همین روایت امر به معروف، اینها خودش یک قرینه روشنی است بر اینکه این کلمه «خمس»، موضوعیت ندارد.

پرسش: می‌گوئیم موضوعیت نداشته باشد، اما این ضربه‌ای به استدلال نمی‌رساند؛ زیرا در استدلال می‌گوئیم در این روایات آمده که حج از ارکان است، صلاة از ارکان است، صوم از ارکان است و همین مقدار که می‌گوئیم اسلام یک پایه‌اش حج است و اگر حج را بگیرند، یکی از پایه‌های اصلی اسلام از بین رفته، به این روایات برای همین معنا استفاده می‌کنیم.

پاسخ: مانعی ندارد و ضربه‌ای به استدلال نمی‌زند، اما نگوئیم اینها فقط ارکان اسلام است؛ زیرا ما غیر از اینها نیز ارکان اسلام

داریم و شاید آن ارکان اسلام، عنوان ضروری هم نداشته باشد (که این مطلب دوم است که بدان خواهیم پرداخت).

بررسی کلمه «ولایت» در روایت «بنی الاسلام»

نکته دیگری که در این روایات وجود دارد، این است که در این روایات کلمه «ولایت» آمده، این ولایت یعنی همان امامت و همان شأنی که امام معصوم علیه السلام دارد؛ به دلیل آن روایتی که زراره از امام باقر (علیه السلام) سؤال می‌کند افضل اینها چیست؟ حضرت می‌فرماید ولایت؛ «لأنها مفتاحهن»؛ ولایت مفتاح و کلید برای بقیه است، یا در روایتی که فضیل از امام باقر (علیه السلام) دارد که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ [يَوْمَ الْغَدِيرِ^[14]] فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هَذِهِ يَعْنِي الْوَلَايَةَ»^[15]؛ ولایت از همه اینها مهم‌تر است.

اعتقاد به ارکان اسلام واجب است یا عمل به آنها؟

سؤال این است اینکه در روایت آمده: «بنی الاسلام علی خمس علی الصلاة» یا در آن نقل دارد «علی اقامة الصلاة»، آیا رکن اسلام، اعتقاد به وجوب صلاة است؟ اعتقاد به وجوب حج است؟ یا اینکه رکن اسلام، آوردن صلاة خارجی است؛ اقامه نماز، ایتاء زکات، صیام در ماه رمضان است و رفتن به حج است؟

می‌گوئیم این ولایتی که در ذیل روایت آمده و بعد می‌فرماید: «وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ»، مراد فقط اعتقاد به ولایت نیست، بلکه در ذیل روایت آمده: «فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هَذِهِ يَعْنِي الْوَلَايَةَ» و این بدین معنا نیست که فقط اعتقاد ندارند، بلکه عملاً در عالم خارج ولایت را قبول ندارند، در مقام عمل اینها ائمه معصومین (علیهم السلام) را رها کردند و سراغ حکام غاصب و ظالم رفتند.

در نتیجه در این روایات اصلاً بحث اعتقاد به وجوب حج و وجوب صلاة مطرح نیست! روایت صحیحه ابی حمزه ثمالی از امام باقر (علیه السلام) که می‌فرماید: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ دَعَائِمٍ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءُ الزَّكَاةِ»^[16]، این خودش قرینه است بر اینکه مراد از «علی الصلاة و الزکاة» یعنی صلاة خارجی.

به بیان دیگر؛ گاهی اوقات می‌گوئیم از نظر اعتقادی، رکن دین چیست؟ در این روایات ائمه (علیهم السلام) این را مطرح نمی‌کنند، بگویند یک مسلمان اگر اعتقاد به وجوب صلاة داشت، این رکن اسلام را دارد و اگر نداشت کافر است؛ زیرا اگر روایت را این‌گونه معنا کردیم که مراد از صلاة یا زکات، اعتقاد به وجوب صلاة یا وجوب زکات است (همان‌گونه که از کلمات برخی از فقها این استفاده می‌شود)، بعد نتیجه می‌گیرند که «من لم يعتد بوجوب الصلاة»، این رکن اسلام را از بین برده «فهو کافر»، «فخرج عن الاسلام من لم يعتد بوجوب الزکاة».

اما دو قرینه بر این بیان ما (که مراد اعتقاد به وجوب نیست) وجود دارد؛ یکی در ذیل خود این صحیحه زراره و روایت فضیل که بحث التزام عملی به ولایت است («أخذ الناس بأربع» یعنی مردم الآن خارجاً دارند نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، حج می‌روند، زکات می‌دهند، اما ولایت ائمه معصومین علیهم السلام را عملاً قبول ندارند) و قرینه دیگر، صحیحه ابی حمزه ثمالی است (که کلمه «اقام الصلاة و ایتاء الزکاة» دارد).

جمع‌بندی بحث و بیان دیدگاه برگزیده

نتیجه آنکه؛ در این روایات اصلاً بحث اعتقاد به وجوب مطرح نیست تا اینکه بعد بگوئیم: «من انکر الوجوب، انکر رکناً من ارکان الاسلام فهو خارج عن الاسلام»! بلکه در این روایات می‌گویند «بنی الاسلام» یعنی اسلام مجسم در عالم خارج، اگر در یک جامعه‌ای نماز، روزه، حج و زکات باشد، این ولایت هم که مفتاح همه اینهاست باشد، اسلام به صورت کامل محقق است و این روایات در مقام بیان این نیست که بگوئیم اگر این اعتقاد داشت، ارکان اسلام را دارد.

اشکال به روایت هیثمی (که در مجمع الزوائد نقل می‌کند و فقط «شهادة ن لا اله الا الله» است، اما شهادت پیامبر(صلي الله عليه وآله) را نقل نمی‌کند) وارد است و مسلم این کذب است و جعل کرده، منتهی اگر کسی در مورد روایات خودمان بگوید که چرا در روایات ما نیامده: «بنی الاسلام علی شهادة ان لا اله الا الله و علی شهادة ان محمداً رسول الله»؛ باید در پاسخ گفت زیرا این روایات در مقام بیان مسئله اعتقادی نیست، این روایات در مقام بیان این نیست که چه کسانی چه اعتقاداتی داشته باشند اسلام دارند، بلکه در مقام تحقق عمل در عالم خارج است. از این رو، اگر این را گفتیم، چه بسا انحصار را هم بپذیریم.

گاهی اوقات نگاه می‌کنیم به اینکه چه چیزی رکن است و چه چیزی رکن نیست! می‌گوئیم اگر نماز، حج، روزه، حج و ولایت باشد، دیگر اسلام در عالم خارج مجسم است، اگرچه امر به معروف و نهی از منکر نباشد، اما اگر مسئله رکن را با قطع نظر از تحقق خارجی‌اش در نظر بگیریم، می‌گوئیم جهاد هم رکن است، امر به معروف و نهی از منکر هم (طبق آیات قرآن) رکن است و باید بگوئیم کلمه «خمس» در روایت انحصار ندارد.

با این بیان شاید ما انحصار را هم پذیرفته و بگوئیم این روایات کاری به اعتقادات ندارد. ثمره این بحث، در کتاب الصلاة، کتاب الزکاة، کتاب الصوم ظاهر می‌شود؛ زیرا در همه اینها فقها می‌گویند: «من انکر وجوب الصلاة او الحج او الزکاة فهو کافر»؛ زیرا «بنی الاسلام علی خمس»! به نظر ما تمام این استدلال‌ها در تمام این موارد مخدوش است؛ زیرا این روایات اصلاً کاری به بحث اعتقاد و انکار وجوب ندارد، بلکه می‌گوید تحقق اسلام در عالم خارج مبتنی بر اینهاست.

مؤید دیگر آنکه؛ در روایات زیادی (اعم از عامه و خاصه) سؤال می‌کنند اسلام چیست؟ فرمودند: «الاسلام شهادة أن لا اله الا الله و أن محمداً رسول الله». ممکن است کسی بگوید: در آنجا اسلام را همین دو شهادت قرار داده، اینجا می‌گوید «بنی الاسلام علی خمس» و اسمی از این دو شهادت هم نیاورده، آیا تعارض بین این روایات هست؟ آیا فقیه می‌تواند بگوید آن روایات با این روایت تعارض دارد؟ هرگز! در آن روایات اسلامی را می‌گوید که به وسیله آن اسلام، احکام مسلمان بر یک انسان جاری می‌شود، دَم او و مال او محترم است، نکاحش صحیح است، ارثش درست است، اما در این «بنی الاسلام»، تحقق اسلام در عالم خارج را بیان می‌کند.

اگر با این دید به روایات نگاه کنیم، غیر از اشکالی که به هیثمی در مجمع الزوائد وارد کردیم، می‌گوئیم این روایات در مقام بیان این است که اسلام چگونه در عالم خارج تحقق پیدا می‌کند؟ و این «شهادة أن لا اله الا الله»، یک امر فردی و اعتقادی است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] کتاب الطهارة (للإمام الخميني، ط - الحديث)، ج3، ص: 441.

[2] «و هو من أركان الدين، و تركه من الكبائر، و هو واجب على كل من استجمع الشرائط الآتية.» تحرير الوسيلة، ج1، ص:

- [3] □ نکته: منابعی که برای درس حجّ باید مورد توجه قرار گیرد و استفاده شود، عبارتند از: (1) جواهر الکلام جلد 17، (2) مستمسک مرحوم حکیم، (3) المعتمد فی شرح العروة الوثقی مرحوم خویی (در موسوعه محقق خویی) (قدس سره) جلد 26 (است)، منتهی از مرحوم خوئی یک تقریر دیگری این اواخر از یکی از بزرگان و فضلا به چاپ رسیده به نام «الواضح فی شرح العروة» که نویسنده معتقد است نکات بسیاری در اینجا هست که در المعتمد نیست. (4) تفصیل الشریعه مرحوم والد معظم (که شرح تحریر الوسیله مرحوم امام است)، (5) کتاب الحجّ مرحوم شاهرودی (که پنج جلد است و تقریری است که آقای جناتی نوشتند) که بسیار متقن و محکم است. مرحوم والد ما در بحث حجّ شان (که نه سال طول کشید و در تماش حضور داشتم)، کلمات محقق خوئی (قدس سره) در معتمد و کتاب الحجّ مرحوم شاهرودی را محور بحث‌های خود قرار می‌داد.
- [4] □ «حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الزِّيَادِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُشَّاءِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ فَضِيلٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِي بِالْوَلَايَةِ». الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 18، ح 1.
- [5] □ الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 31.
- [6] □ «عَنْ جَرِيرٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله): " بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَحَجُّ الْبَيْتِ، وَصَوْمُ رَمَضَانَ »». مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج 1، ص 47، ح 137.
- [7] □ «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ قَالَ زُرَّارَةُ فَقُلْتُ وَ أَيْ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ قُلْتُ ثُمَّ الَّذِي يَلِي ذَلِكَ فِي الْفَضْلِ فَقَالَ الصَّلَاةُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ الصَّلَاةُ عَمُودُ دِينِكُمْ قَالَ قُلْتُ ثُمَّ الَّذِي يَلِيهَا فِي الْفَضْلِ قَالَ الزَّكَاةُ لِأَنَّهُ قَرَنَهَا بِهَا وَ بَدَأَ بِالصَّلَاةِ قَبْلَهَا وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الزَّكَاةُ تُذْهِبُ الذُّنُوبَ قُلْتُ وَ الَّذِي يَلِيهَا فِي الْفَضْلِ قَالَ الْحَجُّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ...» الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 19، ح 5.
- [8] □ منهاج الصالحين (للخوئی)، ج 1، ص: 363.
- [9] □ الكافي (ط - الإسلامية)، ج 5، ص: 56، ح 1.
- [10] □ سوره حجّ، آیه 41.
- [11] □ مستمسک العروة الوثقی، ج 10، ص: 3.
- [12] □ المعتمد فی شرح المناسک، ج 3، ص: 7.
- [13] □ تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - الحج، ج 1، ص: 13.
- [14] □ «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بِشِيرٍ عَنْ أَبَانَ عَنْ فَضِيلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ مَا نُودِي بِالْوَلَايَةِ يَوْمَ الْغَدِيرِ». الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 21، ح 8.
- [15] □ «3- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِي بِالْوَلَايَةِ فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هَذِهِ الْوَلَايَةَ». الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 18، ح 3.
- [16] □ «الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ فِي مَجَالِسِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ قُتَيْبَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ دَعَائِمٍ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ حِجُّ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَ الْوَلَايَةُ لَنَا أَهْلِ الْبَيْتِ». أمالي الطوسي 1- 124؛ عنه وسائل الشيعة، ج 1، ص: 26، ح 31.